موضوع پژوهش (2)

عبرت‏شناسى

جواد محدّثى‏

از جمله شناخت‏هايى كه در سعادت انسان مؤثّر است، «عبرت‏شناسى» است. حوادث تاريخى و سرگذشت انسان‏ها داراى عبرت و پند است و مى‏توان تاريخ را «موزه عبرت» دانست.

عبرت‏شناسى، گستره زيادى دارد: گذشت زمان، سرگذشت اقوام پيشين و ظهور و افول قدرت‏ها و دولت‏ها، براى همگان عبرت است. سپرى شدن عمر و جوانى و فرا رسيدن فصل پيرى، موعظه و پند دارد. گرفتارانى كه به نجات مى‏رسند و شاهد «فرج بعد از شدت» مى‏گردند، مايه پند و الهام ديگرانند. مرگ‏ومير انسان‏ها نيز عبرت‏آموز است. حوادث طبيعى و تحولات اجتماعى، سيل‏ها، زلزله‏ها، طوفان‏ها، تصادفات، آتش‏سوزى‏ها، قحطى‏ها و كمبودها، هر كدام به نحوى براى بشر مايه عبرت است و بسيارى مسائل ديگر وجود دارد كه اگر پيام و پند دريافت شود، مى‏تواند چراغى فرا راه انسان باشد و جلوى خطرها و آسيب‏ها را بگيرد.

سرنوشت جوانانى كه با اعتياد، طراوت و نشاط خود را از دست مى‏دهند، زنانى كه طلاق مى‏گيرند و عمرى دچار عوارض و عواقب آن مى‏شوند، دانشجويانى كه بدون مشورت، انتخاب رشته مى‏كنند و عمرشان تلف مى‏شود، نويسندگانى كه به سبب بى‏دقتى يا شهرت‏طلبى، مطالب مشكل‏ساز مطرح مى‏كنند و آبرويشان مى‏رود، شهرت طلبانى كه ادعاى كرامات مى‏كنند و رسوا مى‏شوند، همه و همه مى‏تواند نمونه هايى از موارد عبرت آموزى باشد.

هر يك از محورهاى ياد شده، مى‏تواند موضوع مستقلى براى پژوهش باشد و روشن است كه در نوشته حاضر نمى‏توان به همه ابعاد آن پرداخت. ناچار به بخشى از آن‏ها مى‏پردازيم و تحقيق پيرامون ابعاد ديگر را برعهده خوانندگان مى‏گذاريم.

عبرت چيست؟

عبرت، از ريشه «عبور» و گذشتن است؛ يعنى عبور از سطح و ظاهر حوادث و وقايع و رسيدن به عمق و پيام يك حادثه و تغيير حالت. راغب اصفهانى آن را «گذر كردن از حالى به حال ديگر» معنا كرده و عبرت گرفتن را حالتى دانسته كه از شناخت مطالب مشهود و آشكار، به دريافت مطالب پنهان مى‏توان رسيد.(1)

بعضى با ديدن و خواندن و دانستن برخى رخ‏دادها، از آن‏ها عبور نمى‏كنند و به واقعيات ديگر نمى‏رسند و در همان پوسته ظاهرى و نماد محسوس و مشهودِ واقعه مى‏مانند. بعضى هم از آن مى‏گذرند و به اعماق مى‏رسند و پيام‏ها و درس‏هايى مى‏گيرند.

قرآن كريم، پس از ذكر سرگذشت اقوام پيشين، انسان‏ها را به عبرت گرفتن توصيه مى‏كند و تاريخ امت‏هاى گذشته را نوعى عبرت براى آيندگان مى‏شمارد و با تعبير «فانظروا كيف كان...» (بنگريد كه چگونه بود وضع امت‏هاى گذشته) ما را به تأمّل و شناخت و بهره‏گيرى فرا مى‏خواند. مى‏توان گفت: آياتى كه در آن‏ها «كذلك» يا «كيف» به كار رفته، اشاره به اين عبرت‏آموزى از تاريخ دارد.

اگر مطالعه تاريخ و سرگذشت افراد و اقوام و افول و شكست تمدن‏ها و حكومت‏ها، بدون اين نگاه «عبرت‏آموز» باشد، مطالعه تاريخ بى اثر خواهد بود و به قول بعضى، تاريخ، تنها نبش قبر گذشتگان خواهد شد، نه فراگرفتن درس از گذشته و گذشتگان.

مايه‏هاى عبرت‏

موارد عبرت، بسيار است. به فرموده امام على (ع):

«ما اكثر العبر و اقّل الاعتبار؛(2) عبرت‏ها چه بسيار است و پند گرفتن چه اندك!»

از ميان عوامل مختلف عبرت، به دو موضوع مى‏پردازيم: يكى، عبرت گرفتن از تحولات تاريخى و سرنوشت افراد؛ ديگرى، عبرت گرفتن از مرگ ديگران.

1 - عبرت از سرگذشت ديگران‏

دنيا محل گذر است و انسان‏ها با همه ويژگى‏هايى كه دارند، مى‏آيند و مى‏روند و اين دنيا هم‏چنان باقى است. قدرت‏مندان و ثروت‏مندان، گاهى از روى غرور و غفلت، قدرت و ثروت خود را جاودانى مى‏شمارند. دقت در وضع كسانى كه قدرت‏مندتر و ثروت‏مندتر بوده‏اند ولى آن‏ها را از دست داده‏اند، براى چشم‏هاى بينا و دل‏هاى آگاه، مايه عبرت است تا غافل از اين دگرگونى نشوند و «مُلك عاريت» را ابدى نشمارند.

قرآن كريم در دعوت به ايمان و بندگى و هشدار درباره عواقب كفر و طغيان، از كسانى ياد مى‏كند كه پرقدرت‏تر، ثروت مندتر و داراى فرزندان بيش‏ترى بودند، ولى هيچ يك از آن‏ها سودى به حالشان نبخشيد و نابود شدند:

«كالّذين من قبلكم كانوا اشدّ منكم قوّةً و اكثر اموالاً و اولاداً...».(3)

اين حقيقت و هشدار عبرت‏آموز، در آيات متعدد ديگرى هم آمده است.(4)

در شعر معروف قاآنى درباره «ديوان مدائن» آمده است:

دندانه هر قصرى، پندى دهدت نونو

پند سر دندانه، بشنو زبُنِ دندان‏

گويد كه تو از خاكى، ما خاك توييم اكنون‏

گامى دو سه برمانِه، اشكى دو سه هم بفشان‏

امام على (ع) مى‏فرمايد:

«اتّعظوا فيها بالّذين قالوا من اشدّ منّا قوّةً...؛(5) در اين دنيا، پند بگيريد از آنان كه به خود مى‏باليدند و مغرورانه مى‏گفتند: چه كسى از ما قوى‏تر است؟ بنگريد چگونه آنان را به گورهايشان بردند و نگذاشتند كه خود، مركب اختيار كنند و به قبرهايشان سپردند، بى آن‏كه به عنوان مهمان دعوت شده باشند. از زمين برايشان آرامگاه، و از خاكِ گور برايشان كفن، و از استخوان‏هاى پوسيده برايشان همسايه و هم‏نشين قرار دادند.

آن گرد شتابنده كه در دامن صحراست‏

گويد چه نشينى؟ كه سواران همه رفتند!

امام على (ع) در سخنى ديگر مى‏فرمايد:

«فاعتبروا بما اصاب الأمم المستكبرين من قبلكم من بأس الله وصولاته...؛(6) از آن‏چه بر سر امت‏هاى مستكبر پيش از شما آمد و دچار عذاب و سخت‏گيرى خدا و حوادث و كيفرهاى آن شدند، عبرت بگيريد و از چهره‏هاى آنان كه بر خاك نهاده شد و از پهلوهايشان كه بر كفِ گورها آرميد، موعظه بگيريد.»

در حوادث جهان و تاريخ، «تحولات» بسيارى ديده مى‏شود؛ «اشخاص»، جا به جا مى‏شوند و «احوال»، دگرگون مى‏شود. اين درس عبرتى براى آنان است كه امروز «كام‏روا» هستند، تا از «ناكامى فردا» غافل نباشند.

شهيد مطهرى با يك نگاه فلسفى به جهان، همين حقيقت را چنين بيان كرده است:

«اين دنياى ما دنياى تغيير و تحول است. در اين دنيا و از اين امورى كه ما به چشم خود مى‏بينيم، هيچ چيزى نيست كه براى هميشه باقى بماند. همه چيز عوض مى‏شود، كهنه مى‏شود، برچيده مى‏شود و دوران عمرش منقضى مى‏شود و به نهايت مى‏رسد.»(7)

حضرت على (ع) مى‏فرمايد:

«اتّعظوا بالعبر و اعتبروا بالغير؛(8) از عبرت‏ها پند بگيريد و از دگرگونى‏ها عبرت بياموزيد.»

از نسيمى دفتر ايام بر هم مى‏خورد

از ورق گردانىِ ليل و نهال انديشه كن(9)

قدرت‏مندانى كه روزى در اين دنيا بر مسند حكومت و عزت نشسته و فرمان مى‏دادند، اكنون كجايند؟ چه بسيارى از آنان كه مردند و فراموش شدند و از آنان حتى نامى هم باقى نمانده است. آيا اين براى خردمندان و حاكمان، مايه عبرت نيست؟

در سخنان امام على (ع) آمده است:

«و اتّعظوا بمن كان قبلكم، قبل ان يتّعظ بكم من بعدكم؛(10) از گذشتگان خود پند بگيريد، قبل از آن‏كه آيندگان از شما و سرنوشتتان موعظه بگيرند.»

پند گير از مصايب دگران‏

تا نگيرند ديگران ز تو پند(11)

دنيا و حكومت و ثروت، دست به دست مى‏گردد و «هر كه آمد، عمارتى نو ساخت، رفت و منزل به ديگرى پرداخت» و چه عبرتى بالاتر از اين؟!

قرآن، اين «جا به جايى قدرت» را يك «عبرت تاريخى» ذكر مى‏كند و از قلعه نشينان و ساكنان اثرهاى مستحكم ياد مى‏كند كه رعب و وحشت در دل‏هايشان افتاد و از قلعه‏ها بيرون كشيده شدند و گروهى كشته و گروهى اسير گشتند و زمين‏ها و خانه‏ها و اموال و ثروت‏هايشان به مسلمانان رسيد و رزمندگان اسلام در سرزمين‏ها و جاهايى قدم گذاشتند كه تا آن زمان پا به آن‏جا نگذاشته بودند و همه قدرت و كيان و شوكتشان بر باد رفت و تاج و تختشان به ديگران رسيد:

«و اورثكم ارضهم و ديارهم و اموالاً و ارضاً لم تطؤها...».(12)

آيا اين‏ها مايه عبرت نيست؟ اين‏كه كاخ‏ها بين شاهان و اميران دست به دست مى‏شود و به كسى وفا مى‏كند، عبرت بزرگ تاريخ است.

دارالاماره كوفه، روزى شاهد آن بود كه سر مطهّر سيد الشهدا (ع) را نزد ابن زياد آوردند. چندى بعد، «مختار» قيام كرد و از قاتلان صحنه كربلا انتقام گرفت و در همان دارالاماره، سر ابن‏زياد را پيش او آوردند. سپس مصعب قيام كرد و مختار كشته شد و سر او نيزد مصعب آورده شد. شاعرى اين انتقال قدرت را كه مايه عبرت است، چنين ترسيم كرده است:

نادره مردى زعرب، هوش‏مند

گفت به عبدالملك از روى پند

زير همين قبّه و اين بارگاه‏

روى همين مسند و اين جاى‏گاه‏

بودم و ديدم برِ ابن‏زياد

آه، چه ديدم، كه دو چشمم مباد

تازه سرى چون سپر آسمان‏

طلعت خورشيد ز رويش عيان‏

بعد ز چندى سرِ آن خيره سر

بُد بَرِ مختار، به روى سپر

بعد كه مصعب سر و سردار شد

دست‏خوش او سر مختار شد

اين سرِ مصعب به تقاضاى كار

تا چه كند با تو دگر روزگار

ولى... آيا عبدالملك مروان‏ها از اين مايه‏هاى عبرت، پند مى‏گيرند؟

2 - عبرت از مرگ‏

غرور و غفلت و دل‏بستن به دنيا و هميشگى پنداشتن عمر دنيوى، از مهم‏ترين عوامل فساد و گناه و دورى از سعادت و كمال در انسان است. در مقابل، توجه به ناپايدارى دنيا و فرارسيدن اجل و مرگ و سختى‏هاى برزخ و قيامت، عامل بندگى و پاك زيستن و قدردانى از سرمايه عمر است.

در متون دينى، «مرگ»، بزرگ‏ترين پند و موعظه به شمار آمده است. عبرتى است كه بيخ گوش همه ما و در برابر چشمانمان است و همه روزه اتفاق مى‏افتد و تكرار آن مايه عبرت است. مرگ‏وميرها و فقدان عزيزان و هجران دوستان و بستگان، نشانه آن است كه هيچ كس در اين دنيا ماندگار نيست و دير يا زود، اجل فرا خواهد رسيد و لباس حيات را از تن ما بيرون خواهند كشيد و جامه مرگ و لباس آخرت (كفن) را بر ما خواهند پوشاند.

گرگ اجل، يكايك از اين گله مى‏برد

اين گله را ببين كه چه آسوده مى‏چرد

به فرموده حضرت على (ع):

«كفى واعظاً بموتى عاينتموهم؛(13) مردگانى كه با چشم‏هاى خود ديده‏ايد، به عنوان پند دهنده، كافى است.»

اگر در دنيا هيچ عبرت و پندى نباشد، همين يكى بس است تا انسان‏ها را تكان دهد و بيدار كند و عمر را غافلانه و در معصيت نگذارند. آن حضرت در ادامه همان سخن چنين مى‏فرمايد:

«آنان را در قبرها گذاشتند، بدون آن‏كه خودشان در گورها فرود آيند. گويا اصلاً آنان نبودند كه دنيا را آباد كردند و گويا هميشه آخرت، خانه آنان بوده است! در خانه‏اى آرميدند كه از آن وحشت داشتند. شما هم به سوى خانه‏هاى آخرت بشتابيد. فردا خيلى به امروز نزديك است و ساعت‏ها و روزها و ماه‏ها و سال‏ها چه زود مى‏گذرد... .»(14)

امام على (ع) حتى مرگ و شهادت خود را هم مايه «عبرت» و تنبّه و بيدارى ديگران مى‏داند و در ساعاتى كه در بستر شهادت افتاده است، چنين موعظه مى‏كند:

«به زودى از من پيكرى بى روح و بدنى بى‏حركت و جسمى بى سخن باقى خواهد ماند. اين سكون بدن و چشم‏هاى بى‏حركت و دست و پاى آرام من، بايد براى شما موعظه باشد. اين وضعيت براى عبرت گيرندگان، از سخن رسا و گفتار پذيرفته شده، مؤثّرتر و پندآموزتر است.»

و در ادامه مى‏فرمايد:

«أنا بالامس مصاحبكم و انا اليوم عبرةٌ لكم و غداً مفارقكم؛(15) من ديروز، همراه شما و پيشوايتان بودم، امروز مايه پند و عبرت شمايم، فردا هم از شما جدا خواهم شد.»

مرگ، آخرين منزل اين دنيا و آغاز ورود به مرحله آخرت است و پيكر بى جان، آيتى از آخرت است و تابوت جنازه، واعظى گويا و اندرزى رساست و كسى را از اين حقيقت عبرت‏انگيز، گريزى و گزيرى نيست. به قول پروين اعتصامى:

هر كه باشى و زهر جا باشى‏

آخرين منزل هستى اين است‏

روزى اميرمؤمنان (ع) در تشيع جنازه‏اى شركت داشت. كسى را ديد كه با صداى بلند مى‏خندد. برآشفت و در توجه دادن آن مرد غافل و يادآورى «عبرت مرگ» فرمود:

«كأنّ الموت فيها على غيرنا كتب و كأنّ الحقّ فيها على غيرنا وجب...؛(16) گويا مرگ در دنيا براى غير ما نوشته شده و گويا حق و تكليف بر غير ما واجب شده است؛ و گويا اين مردگانى كه مى‏بينيم، مسافرانى اند كه به زودى نزد ما بر مى‏گردند! ما آنان را در گورهايشان مى‏گذاريم و ميراث آنان را مى‏خوريم، گويى كه پس از آنان ما جاودانه‏ايم! هر پندى را فراموش كرده‏ايم، از اين رو هدف تيرهاى مرگ‏بار قرار گرفته‏ايم.»

قرآن كريم، مرگ را سرنوشت حتمى همه انسان‏ها مى‏داند و با بيان «كلّ نفسٍ ذائقة الموت»،(17) استثنا ناپذير بودن اين اجل و سرنوشت را يادآور مى‏شود. پس سزاوار است كه افراد ديگر نيز از اين نكته «عبرت» بگيرند.

امام على (ع) مى‏فرمايد: «اگر كسى براى جاودان ماندن در دنيا ابزارى مى‏يافت، يا براى راندن مرگ راهى پيدا مى‏كرد، آن كس سليمان بن داود بود كه بر جنّ و انس چيرگى داشت و با آن حكمرانى وسيع و مقتدرانه، پيامبر الهى هم بود و نزد خداوند منزلتى بزرگ داشت. اما چون مهلتش سرآمد، تيرهاى مرگ از هر سوى به طرف او رها شد و سرزمين‏ها از او خالى گشت و مُلك او به ديگران رسيد... .»(18)

در اشعار خاقانى به اين عبرت چنين اشاره شده است:

پدر و مادر و فرزند و عزيزان رفتند

وه چه ما غافل و مستيم و چه كوته نظريم‏

دم به دم مى‏گذرند از نظر ما ياران‏

اين قدر ديده نداريم كه بر خود نگريم‏

مرگ، عبرتى بزرگ است، و كوچ ديگران به سراى باقى، زنگ خطر و هشدارى براى ماندگان است و بدا به حال آنان كه چشم بر اين حقيقت روشن ببندند و گوششان اين فرياد بلندِ هشدار دهنده را نشنود و از كنار اين همه عبرت، بى تفاوت بگذرند.

باز هم سخنى از پيشواى بزرگ، امام على (ع) كه مى‏فرمايد:

«انّ غداً من اليوم قريبٌ، يذهب اليوم بما فيه و يجى‏ء الغد لا حقاً به، فكأنّ كلّ امرءٍ منكم قد بلغ من الأرض منزل وحدته و مخطّ حفرته...؛(19) فردا به امروز نزديك است، امروز با هر چه در آن است مى‏رود و فردا مى‏آيد و به آن مى‏پيوندد. گويا هر يك از شما به آن خانه تنهايى و گور وحشت و غربت خود آرميده‏ايد، گويا صيحه آسمانى و رستاخيز، شما را فراگرفته و براى داورى اعمال به عرصات قيامت آمده‏ايد... پس، از عبرت‏ها پند بگيريد و از تحولات و هشدارها عبرت بياموزيد.»

امام على (ع) وقتى شنيد كسى «دنيا» را نكوهش مى‏كند، او را به جنبه‏هاى مثبت و عبرت‏آموز دنيا توجه داد و فرمود:

«ابمصارع آباءك من البلى ام بمضاجع امّهاتك تحت الثّرى...؛(20) (اى مذمّت كننده دنيا، دنيا كى و كجا فريبت داده؟) آيا با پوسيدگى پيكر پدرانت در گورها؟ يا با خفتن مادرانت زير خاك؟ چه‏قدر با دستانت بيماران را پرستارى و مداوا كردى، اما درمان‏هاى تو سودى نبخشيد و بيماران مردند و گريه تو هم ثمرى نداشت! دنيا خانه پند و موعظه است، براى كسى كه از آن عبرت بگيرد.»(21)

به هر حال، بايد «عبرت»ها را شناخت و از آن‏ها براى زندگى پند گرفت. هر عبرتى، هم‏چون چراغى گوشه‏اى از زندگى ما را روشن مى‏سازد. همه به اين عبرت‏ها نيازمندند، چه مردم عادى، چه مسئولان و دولت‏مردان، چه فقيران تهى‏دست، چه ثروت‏مندان گنجور، چه دانشمندان فرهيخته، چه دانش‏آموزان و معلمان، چه زنان و چه مردان و چه پيران.

عبرت نيز همه جا هست؛ هم‏چو آينده‏اى روشن. مهم آن است كه انسان، چشم و دل عبرت بين داشته باشد و از عبرت‏ها پند بگيرد، و گرنه به قول سعدى:

اگر آدمى به چشم است و دهان و گوش و بينى‏

چه ميان نقش ديوار و ميان آدميت؟

محور هاى پژوهش:

لطفاً فقط يكى از محورهاى زير را انتخاب كرده و درباره آن مقاله بنويسيد.

1 - نمونه‏هايى از داستان‏هاى عبرت‏آموز قرآن را بنويسيد.

2 - از مردگان، قبرستان و زيارت اهل قبول چه عبرت‏هايى مى‏توان آموخت؟

3 - در نهج البلاغه (خطبه شماره 192 = قاصعه) سرنوشت ابليس، مايه عبرت معرفى شده است، آن را توضيح دهيد؟

4 - در سرگذشت قوم بنى اسرائيل چه عبرت‏هايى نهفته است؟

5 - رابطه عبرت و موعظه و پند چيست؟

6 - از حادثه طبس، يا واقعه غزّه، يا پيروزى حزب الله در جنگ 33 روزه چه عبرت‏هايى مى‏توان آموخت؟

7 - عبرت‏هاى عاشورا چيست؟

8 - در پيروزى انقلاب اسلامى و سرنگونى رژيم طاغوت چه عبرت هايى نهفته است؟

9 - از طلوع و غروب چهره‏هاى سياسى و رسوايى برخى مدّعيان، چه عبرتى مى‏توان گرفت؟

10 - خانواده‏هاى طلاق چه عبرت‏هايى به ما مى‏آموزند.

منابع پژوهش:

1 - قرآن كريم و داستان‏هاى مطرح شده در آن.

2 - ميزان الحكمه و منابع ديگر حديثى، ذيل واژه‏هاى: ذكر، موعظه، عبرت.

3 - شهيد مطهرى، سيرى در نهج البلاغه، بخش ششم.

4 - موسى خسروى، پند تاريخ (6جلد).

5 - شعاعيان، گذشته، چراغ راه آينده.

6 - محمود صواف، نقشه‏هاى استعمار در راه مبارزه با اسلام، ترجمه هشترودى.

7 - موسوى لارى، سيماى تمدّن غرب.

8 - رادمنش، كليات عقايد ابن خلدون.

9 - شكيب ارسلان، رمز عقب ماندگى ما، ترجمه محمدباقر انصارى.

10 - ناصر مكارم‏شيرازى، اسرار عقب ماندگى شرق.

11 - شهيد سيدعبدالكريم هاشمى‏نژاد، مناظره دكتر و پير.

12 - ابراهيم ايمانى‏فر، پشت ديوار ندامت.

13 - محمدجواد محدّثى، موعظه.

14 - مولود شمس‏نژاد، اگر نوجوان مى‏شدم.

15 - پرفسور حميد مولانا، ظهور و سقوط مدرن.

16 - خاطرات حسين فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوى.

17 - مركز تحقيقات اسلامى سپاه، عبرت‏هاى عاشورا.

18 - سيداحمد خاتمى، عبرت‏هاى عاشورا.

19 - محمدابراهيم آيتى، اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا.

20 - رسول جعفريان، علل برافتادن صفويان (مكافات نامه).

21 - محمدجواد مغنيه، شيعه و زمامداران خودسر، ترجمه مصطفى زمانى.

22 - جعفر سبحانى، رمز پيروزى مردان بزرگ.

23 - محمدجواد صاحبى، حكايت‏ها و هدايت‏ها در آثار شهيد مطهرى.

\* \* \*

آخرين مهلت ارسال پژوهش (31/6/1388) مى‏باشد.

به ده مقاله از مجموع مقالات ارسالى مشتركان درباره دو موضوع ارائه شده (1 و 2) كه بيشترين امتياز را كسب نمايند جوايز نفيسى به قيد قرعه اهدا خواهد شد. در ضمن به تعدادى از بقيه مقالات پژوهش‏گران كه معيارهاى مقاله‏نويسى در آن‏ها بيشتر رعايت شده باشد جوايزى اهدا خواهد گرديد.

لطفاً قبل از تدوين مقاله، نكته‏هاى زير را به دقت مطالعه فرماييد:

1 . براى علاقه‏مندان به تحقيق و مقاله‏نويسى، دو موضوع پژوهش در نظر گرفته شده است كه مى‏توانيد با توجه به استعداد، فرصت و توان علمى خويش، يكى از آن‏ها را به اختيار انتخاب كرده و مقاله بنويسيد.

2 . تهيه و ارسال منابع معرفى شده، در توان ما نيست. شما مى‏توانيد با مراجعه به كتاب‏خانه‏ها، دوستان و...، منابع مزبور و يا كتاب‏هاى مناسب ديگر را تهيه كنيد.

3 . لطفاً مقاله‏هاى خود را با خط خوانا و حتماً بر روى يك طرف كاغذ بنويسيد.

4 . براى سهولت در ارزيابى مقاله، پاورقى‏هاى هر صفحه را در پايين همان صفحه يادداشت نماييد.

5 . در صورتى كه نوشته ارسالى صرفاً رونويسى از منابع باشد، امتيازى نخواهد داشت.

6 . مقاله‏هايى كه خارج از موضوعات پيشنهادى مجله باشد، در مسابقه شركت داده نمى‏شود.

7 . مطالب اقتباس شده از ديگران را حتماً با مشخصات كامل بياوريد، در غير اين صورت از امتياز مقاله كاسته خواهد شد.

مراحل و نحوه تدوين پژوهش:

1 . ابتدا منابع معرفى شده يا منابع ديگر را مطالعه كرده و مطالب مورد نياز را در برگه‏هاى جداگانه‏اى يادداشت كنيد (فيش بردارى).

2 . آن‏گاه يادداشت‏ها را با توجه به اصول نگارش مقاله، رده‏بندى و تنظيم نماييد.

3 . سپس مطالب آماده شده را تكميل كنيد. تجزيه و تحليل، استدلال، نقد و پرورش مطالب در اين قسمت انجام مى‏شود.

4 . پس از تكميل مطالب، آن‏ها را به صورت يك نوشته منسجم درآوريد. دقت كنيد هر بحثى بايد در جاى‏گاه مخصوص خود قرار گيرد.

5 . نوشته تنظيم شده را چندين بار مطالعه و بازنگرى كرده و خطاهاى نگارشى احتمالى را برطرف و سپس آن را پاك‏نويس كنيد.

پي نوشت ها:

1) راغب اصفهانى، مفردات، واژه عبر.

2) نهج البلاغه صبحى صالح، حكمت 297.

3) توبه (9) آيه 69.

4) هم‏چنين در اين آيات: قصص 78، روم 9، سبأ 35، غافر 82.

5) نهج البلاغه، خطبه 11.

6) همان، خطبه 192.

7) امدادهاى غيبى در زندگى بشر، ص 20.

8) نهج البلاغه، خطبه 157.

9) صائب تبريزى.

10) نهج البلاغه، خطبه 32.

11) سعدى.

12) احزاب (33) آيه 27.

13) نهج البلاغه، خطبه 188.

14) همان.

15) همان، خطبه 149.

16) همان، حكمت 122.

17) آل عمران (3) آيه 185، انبياء (21) آيه 35 و عنكبوت (29) آيه 57.

18) نهج البلاغه، خطبه 182: «فلو انّ احداً يجد الى البقاء سُلّماً، او لدفع الموت سبيلاً لكان ذلك سليمان بن داوود...».

19) همان، خطبه 157.

20) همان، حكمت 131.

21) حجم زيادى از آيات قرآن در بعد تاريخى، بر اساس عبرت‏آموزى از حوادث گذشته است. در اين زمينه به مقاله «قرآن‏شناسى» از نويسنده، در شماره 73 فصل‏نامه معارف اسلامى مراجعه كنيد.